نگاه

جنگ همه را شبیه به هم کرد

کوروش کره‌پور

ترکش اول: داغ و سوزان

باد داغ بود و صورتم می‌سوخت. میله بازیمان را گرفته بودم. ایستاده بودم پشت ماشین مزدای سفیدرنگ پدر. سوزان‌تر از صورتم، چشم‌هایم بود. نه به‌خاطر آن باد. به‌خاطر نگاهی که در آن ظهر سوزان به افق داشتم برای دیدنش.

دوست داشتم زودتر از بردارهایم که پشت مزدا خوابیده بودند او را ببینم. اما نمی‌دانستم که اولین نشانه او در افق چه چیزی می‌تواند باشد. پدرم هم در این‌باره چیزی نگفته بود. شاید او نیز دوست داشت که زودتر از ما او را در افق ببیند. باد داغ و سوزنده‌تر می‌شد و موهای نایستان نوجوانی من در سال ۶۸ باد داد.

پدر داشت گاز می‌داد. پدر داشت با تعصب بیشتری گاز می‌داد. پدر داشت با عشق بیشتری گاز می‌داد و هر چقدر که او می‌دانست دارد تندیدگر می‌شود، پایش بیشتر در پدال گاز فرو می‌رفت. پدر- سرش را از پنجره سمت راننده بیرون گرفت و داد زد: اینیشا بالاشگاه... ـ

ـ اوهااااااا